

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: کبیر توخی و یادداشت پورتال
۰۶ نومبر ۲۰۱۸

توضیح سایت سياهکل

مقاله "ستالینیسیم و مسأله بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی" در سال ۱۳۵۳ از سوی چریکهای فدائی خلق ایران در پاسخ به سوالات گروهی از مبارزان در خارج از کشور که در ارتباط با سازمان بودند ، نوشته شده است. این مبارزان در آن زمان تحت نام "جبهه ملی در خاورمیانه" فعالیت می کردند. تضاد بین این جریان سیاسی و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در سال ۱۳۵۵ ، بعد از ضربات دشمن به سازمان شدت یافت و منجر به قطع ارتباط کامل بین دو طرف گردید.

چاپ مجدد مقالات "ستالینیسیم و مسأله بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی" ، "خطوطی در طرح مسأله ستالین" و "جواب ما به "خطوطی در طرح مسأله ستالین" ، در تداوم تلاش برای باز نشر آثار دهه پنجاه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران صورت می گیرد.

۲ اکتوبر ۲۰۱۸

خطوطی در طرح مسأله ستالین!

یادداشت

گروهی از رفقاء در انتقاد به مقاله "ستالینیسیم و مسأله بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی" که توسط سازمان ما نوشته شده است، مطلبی نوشته‌اند به نام "خطوطی در طرح مسأله ستالین". در این جا ما نخست اصل مطلب رفقاء را می‌آوریم و سپس خود به آن جواب می‌گوئیم.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

۱- اصل انتقاد رفقاء:

خطوطی در طرح مسأله ستالین

رویزونیست ها و تروتسکیست ها در حمله به ستالین و نفی کامل تمام اقدامات او هم زبان امپریالیست ها هستند. امپریالیست ها ملغمه‌ای به اسم ستالینیسیم ساخته و هر نوع انحراف و کوتاه اندیشی را با هر نوع تصور بدمنشی و

سبعیت در آمیخته و در ظاهر به اسم رد ستالینسم ولی در باطن به خاطر نفی کمونیسم از جهات مختلف به آن حمله می کنند. امپریالیست ها اول ستالین را سمبل کمونیسم شمرده و سپس با حمله به او و انگشت گذاردن بر نکاتی و بزرگ کردن آن ها، کمونیسم را بی اعتبار می سازند. وظیفه هر کمونیست صادق دفاع از ستالین در مقابل این توطئه گرانی است که از جهات مختلف وارد می شوند. کمونیست ها در مقابل امپریالیست هائی که خود دستشان تا مرفق در خون انقلابیون جهان فرو رفته است و ریاکارانه هنگام حمله به ستالین چهره بشر دوستانه به خود می گیرند، از ستالین دفاع می کنند. مواضع ریاکاران و علل و انگیزه های واقعی حملات آنان را بازگو می کنند. کمونیست ها با تروتسکیست هائی که از جهت اصلی کار که افشاگری امپریالیسم و ارتجاع و مبارزه با آنان باشد منحرف شده و حمله به ستالین و ستالینسم را کلید حل مشکلات می پندارند، مبارزه می کنند. کمونیست در مقابل سوسیال دموکرات های راست و ریاکار و رویزیونیست های بزدل و مکاره از ستالین دفاع می کند. در یک کلام کمونیست در مقابل منحرفین اصولی و نیز مرتجعین جهانی، خود را در موضع دفاع از ستالین می بینند و به مبارزه او علیه این طیف رنگارنگ مخالفان منحرف یا ارتجاعی صحنه می گذارد.

ولی، وظیفه یک کمونیست صادق در همین حد محدود نمی ماند. کمونیست صادق از این حد فراتر می رود. از حد مقابله با مخالفان خارج شده و مسائل درونی خود را، مسائل درونی جنبش کمونیستی جهان می بیند، با آن برخورد می کند، ریشه ها و علل آن را در می یابد، راه مبارزه با آن ها و حل آن ها را پیدا می کند. ما قسمت اول کار خود را که دفاع از ستالین در قبال مخالفان منحرف یا ارتجاعی اش است انجام داده و می دهیم. اکنون به نظر می رسد که سطح جنبش ما به آن حد رسیده است که بتوانیم قسمت دوم وظیفه خود را لااقل در مورد پروبلماتیک هائی که عدم حل آن ها، خود منجر به بروز انحرافات جدید خواهد شد، انجام دهیم. این امر با کوشش در جهت طرح مسأله آغاز می شود و طی یک سری برخورد خلاق در داخل جنبش کمونیستی منجر به حل تئوریک آن می شود و فقط آن گاه است، یعنی فقط پس از در دست داشتن حل تئوریک مسأله است که خواهیم توانست حل سیاسی، یا مواضع سیاسی متناسب با مرحله خاص جنبش خلق های مان را پیدا کنیم. به عبارت ساده تر اول باید خودمان مسأله را کاملاً درک کنیم و آن گاه تصمیم بگیریم که چگونه آن را به صورتی که مغایر منافع مرحله ای جنبش نباشد در خارج طرح کنیم.

اگر تنها کمونیست های ایران ما بودیم، شاید ضرورت طرح فوری این مسائل کم تر بود. ولی خود می دانیم که تنها ما نیستیم که به عنوان کمونیست فعالیت می کنیم. دیگرانی هستند که تحت همین نام فعالیت دارند، خطوطی را عملی می کنند که صرف نظر از این که خود بر سر عملی کردن این خطوط تفکر کافی کرده یا نکرده باشند، به هر حال این خط ها و این شیوه ها عملی می شوند و اگر پا به پای مبارزه عملی، مبارزه تئوریک با آن ها نشود جنبش را به انحراف یا اتخاذ شیوه های نادرست خواهند کشانید. به این دلیل است که ما باید به پاره ای از مسائل از همان ابتداء برخورد کنیم، هر چند اگر خود ما تنها بودیم، که هیچ وقت ممکن نیست، حل آن ها را به عهده مرحله ای دیگر می گذاشتیم.

به هر حال در مورد کارهای مختلف ستالین چند برخورد می توان کرد:

- ۱- تأیید مطلق تمام کارها و شیوه های او.
- ۲- رد مطلق تمام کارها و شیوه های او.
- ۳- تحلیل اقدامات او و نشان دادن محاسن و معایب، با گرایش به توجیه تاریخی آن ها.
- ۴- تحلیل اقدامات او و نشان دادن محاسن و معایب با گرایش به عدم توجه به شرایط تاریخی آن ها.
- ۵- تحلیل اقدامات او و نشان دادن محاسن و معایب، با در نظر گرفتن شرایط تاریخی و نیز شرایط خاص یعنی نقش رهبری (عامل ذهنی).

به نظر ما تنها این آخرین نوع برخورد، یک برخورد علمی است. توجه به شرایط تاریخی یعنی جدا کردن اجتناب پذیر از اجتناب ناپذیر. برای به دست آوردن معیاری جهت کشیدن این خط تمایز بدین گونه برخورد می‌کنیم.

ستالین حدود ۳۰ سال در رأس امور حزبی و حکومتی قرار داشت. ساختمان جامعه را به طور عمده او طراحی کرد، رهبری جنبش کمونیستی جهان را به دست داشت. این ساختمان و این رهبری محاسن و معایبی داشت. این ها چه بوده‌اند؟ محاسن و دستاوردهای ستالین چه بوده است؟

سهم گران بهای او در مبارزه علیه تزارسم،

قاطعیت در مبارزه با دشمنان خارجی و داخلی،

مبارزه حماسه آفرین در جنگ بین الملل دوم،

ساختمان زیربنای مستحکم صنعتی (ولو این که به صورت شورائی نبود)

بالا بردن سطح زندگی کارگران و دهقانان

کمک به احزاب کمونیست جهان (ولو آن که کمتر از حد ضروری و ناپی گیر بود)

مبارزه با امپریالیسم جاپان و فاشیسم

کمک به انقلاب چین

کمک معنوی به مبارزین هندوچین

.....

اما عیوب کار چه بودند؟

جامعه شوروی چنان جامعه‌ای بود که پس از ۳۵ سال از به دست گرفتن قدرت توسط حزب کمونیست و ساختمان سوسیالیسم، عده‌ای خائن و مرتد توانستند بدون هیچ گونه واکنش مهم، رویونیسم را با وضوح کامل بر آن حاکم کنند. حزب طبقه کارگر، توده‌های خلق چنان بار آمده بودند، چنان عادت کرده بودند که در مقابل چنین تظاهر تهاجم ارتجاعی، کوچک ترین واکنشی از خود نشان ندادند. چرا؟ آیا در یک جامعه سوسیالیستی می شود بدون ایجاد واکنش کودتا کرد؟ آیا در جامعه‌ای که حزب کمونیست ۳۵ سال قدرت کامل را داشته باشد، دیکتاتوری پرولتاریا حاکم باشد، که مردم بر سرنوشت شان حکومت کنند، قابل قبول است که کودتائی بشود و آن وقت هیچ یک از این نیروهای حزب و طبقه، مردم، به مبارزه آشکار برنخیزند؟ رویونیسم با خیال راحت هر روز بیش از روز پیش چهره ارتجاعی خود را بنمایاند؟ نه! همه باید اعتراف کنیم که عیب اساسی، عیوب بسیار مهم، عیب حیاتی در کار ساختمان این جامعه بوده است. آیا وجود این عیوب، باقی ماندن آن ها، اجتناب ناپذیر بوده‌اند؟ آیا شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه حکم می کرده است که صرف نظر از شیوه‌ای که در رهبری جامعه اتخاذ می شود، این عیوب وجود داشته باشند؟ اگر به این سؤال جواب مثبت دهیم و در حقیقت گفته‌ایم، که هدف سوسیالیستی انقلاب اکتوبر از ابتداء محکوم به شکست بود - چرا که جنبش کمونیستی بالغ نبود، چرا که شرایط جامعه آماده نبود، چرا که نواقص جامعه چنین می طلبید. چرا که جامعه چنین رهبری را می پذیرفت و به آن مجال رشد می داد... در حقیقت اجتناب ناپذیر تلقی کردن این عیوب یعنی حکم شکست اجتناب ناپذیر هدف سوسیالیستی انقلاب اکتوبر را دادن، و این به نظر ما درست نیست.

یک جامعه بر حسب شرایط خاص خود می تواند طیف وسیعی از افراد، احزاب، حکومت ها، و رهبری‌ها را بپذیرد. یک جامعه فقط حکم به وجود نوع خاص از رهبری نمی دهد. در یک جامعه واحد می تواند لنین، ستالین، تروتسکی، خروشچف و صد ها فرد دیگر رهبری را به دست گیرند که هر یک با دیگری تفاوت بسیار دارند. این که چه فرد واحدی رهبری را از این مجموعه به دست می گیرد، فرایند شرایط جامعه، به اضافه حوادث و اتفاقات، به اضافه

خصوصیات فردی، به اضافه حوادث بین المللی، به اضافه جنگ و جدال ها، به اضافه سیاست بازی، به اضافه زیرکی و هزاران هزار عامل دیگر است. اگر جز این بود می گفتیم شرایط یک جامعه فلان رهبری خاص را به وجود آورده و فقط و فقط این رهبری صدق تاریخی دارد. در حالی که می دانیم در همین جامعه، رهبری دیگری می توانست وجود داشته باشد با سیاست و خط مشی و شیوه عملی متفاوت. اگر جز این باشد به کلی نقش رهبری و عامل آگاه را نفی کرده ایم و گفته ایم که جامعه چنین می طلبد و پس هرکاری شده به حکم آن که عملی شده، اجتناب ناپذیر بوده است، و این به وضوح نادرست است. ما هم معتقدیم که در شرایط واحد می توان سیاست های متفاوت را اتخاذ کرد و صحت و عدم صحت این سیاست ها مربوط به تعیین کننده سیاست، یعنی رهبری و عامل آگاهی است. شرایط جامعه مجموعه واحدی است که می شود آن را هنگام چنین مقایسه ای به سهولت از دو طرف معادله برداشت.

در چنین اوضاعی باید با قاطعیت انقلابی و موشکافانه به معایبی که در امر رهبری حزب کمونیست شوروی و رهبری جنبش کمونیستی جهان در دوران ستالین وجود دارد برخورد نمود باید از خود پرسید که آیا ما همه اعمال زیر را صحیح و غیرقابل اجتناب می دانیم و یا نه؟

آیا تصفیه های ستالین که شامل بسیاری از کمونیست های اصیل و مردم بی گناه هم شد مورد تأیید ماست؟ و غیرقابل اجتناب بود؟

آیا جانسین کردن خروشچف ها و برژنف ها در حزب به جای رهبران اصلی انقلاب شوروی مورد تأیید ماست و غیرقابل اجتناب بود؟

آیا ساختمان جامعه ای به مدت ۳۵ سال به نحوی که پس از ستالین، خروشچف قادر باشد یک شبه "کودتا" کند مورد تأیید ماست؟ و...

آیا خشونت زائدالوصف ستالین مورد تأیید ماست؟

آیا ایجاد روابط نابرابر با احزاب کمونیست جهان مورد تأیید ماست؟

آیا توصیه های نادرست به احزاب کمونیست جهان (منجمله حزب کمونیست چین) مورد تأیید ماست؟

آیا دستور انحلال احزاب کمونیست سراسر جهان (چیزی که مانو بدرستی از انجام آن سر باز زد) مورد تأیید ماست؟

آیا بوروکراسی عظیم شوروی مورد تأیید ماست؟

آیا عدم تمایز بر شیوه مبارزه درون خلقی و برون خلقی مورد تأیید ماست؟

آیا کیش شخصیت مورد تأیید ماست؟

آیا جدائی از ماتریالیسم دیالکتیک و لغزش به طرف متافزیک و ذهنی گری و دوری از واقعیت و توده ها (بدان طریق

که حتی حزب کمونیست چین اظهار کرده است) مورد تأیید ماست؟

آیا عدم انجام دستور العمل لنین در گذار از سرمایه داری دولتی به سوسیالیسم مورد تأیید ماست؟

آیا بینش تک خطی او بدان سان که در تفسیر ماتریالیسم تاریخی او تجلی می یابد مورد تأیید ماست؟

آیا تحمیل هائی که به حزب کمونیست شوروی به عنوان اعمال نظر شخصی می کرد و عدم توجه به سانترالیسم

دموکراتیک پرولتاریائی و نقض آن مورد تأیید ماست؟

آیا الغای شوراها (چیزی که اصل و اساس شوروی بود) مورد تأیید ماست؟

آیا به وجود آوردن محیطی که کسی، و حتی کمونیست های صدیق جرأت ابراز مخالفت با نظرات او را نداشته باشند

مورد تأیید ماست؟

آیا چنین شیوه‌ای که صرفاً منجر به رشد عناصر متقلبی مانند خروشچف‌ها می‌شود که حاضر اند به هر سازی برقصند مورد تأیید ماست؟

آیا انحلال کمینترن مورد تأیید ماست؟

آیا تأیید حکومت رضاخان مورد تأیید ماست؟

آیا اعمال فشار برای گرفتن امتیاز نفت شمال مورد تأیید ماست؟

آیا اعمال فشار اقتصادی به حکومت مصدق، نخریدن نفت، عدم بازپرداخت طلاهای ایران به مصدق و خلاصه خصومت با حکومت او مورد تأیید ماست؟

آیا تصفیه کمونیست‌های بزرگی مانند سلطان زاده و پیشه‌وری مورد تأیید ماست؟

آیا اشغال آذربایجان مورد تأیید ماست؟

آیا کمک قاطع به به وجود آوردن دولت صهیونیستی اسرائیل مورد تأیید ماست؟

آیا تحریف تاریخ انقلاب اکتوبر و حزب کمونیست شوروی مورد تأیید ماست؟

آیا عدم انتشار نوشته‌های مارکس که مغایر تصورات نوشته‌های ستالین بود مورد تأیید ماست؟

آیا تز سوسیالیسم در یک کشور مورد تأیید ماست؟

آیا این لیست را که می‌تواند بسیار طولانی شود عامل عمده واکنش حزب و طبقه و مردم نسبت به رویزیونیسم خروشچفی می‌دانیم یا نه؟ آیا این‌ها را عامل گرایش همه احزاب کمونیست جهان پس از مرگ ستالین (به جز آن‌ها که استقلال رأی و عمل خود را نگاه داشته بودند) به طرف رویزیونیسم می‌دانیم یا نه؟

اگر این‌ها عوامل عمده نیستند، اگر علل غیرقابل اجتنابی عامل عمده بوده‌اند پس باید بگوئیم که راهی به جز شکست ساختمان سوسیالیسم در شوروی و کشورهای دیگر نبود که راهی به جز انحراف احزاب کمونیست جهان نبود "غیرقابل اجتناب یعنی این" و اگر قابل اجتناب بود، گناه عدم اجتناب به عهده کیست؟ آیا به جز رهبری، به جز سیاست‌های اتخاذ شده از طرف رهبری، شق دیگری هم وجود دارد؟

ما همان‌طور که اعتبار اقدامات انجام شده و درست را به ستالین می‌دهیم (نه به خاطر این که او به تنهایی این کارها را کرده، چه شرایط جامعه و کوشش تک‌تک افراد کمونیست در به دست آوردن آن موفقیت‌ها دخالت داشتند، بلکه به خاطر این که او رهبری کار را به عهده داشت) به همین دلیل هم گاه اقداماتی که انجام نشد و می‌بایست انجام شود را (باز هم با در نظر گرفتن شرایط جامعه و کوشش همه کمونیست‌ها) به عهده او می‌دانیم. هر قضاوتی به جز این، منبعث از برخورد عاطفی است.

به هر حال، به خاطر این محاسن و این معایب، ما به هیچ وجه ستالین را هم تراز و هم سنگ مارکس و انگلس و لنین نمی‌بینیم. ما آن رهبران بزرگ بشریت را (با وجودی که به اعتراف خود خطاهایی مرتکب شده‌اند) عاری از اشتباه اصولی و اساسی، عاری از اشتباه ایدئولوژیک می‌دانیم. ولی در مورد ستالین چنین قضاوتی نمی‌کنیم. ستالین کمونیستی بود که می‌کوشید به اندازه درک و توانایی خود به کمونیسم خدمت کند ولی این درک و توانایی از لحاظ کیفی و نیز کمی با آن چه که معلمین کبیر بشریت داشته‌اند متفاوت بود، کمبودهای بزرگ و اساسی داشت، کمبودهایی که به عهده جنبش نوین کمونیستی جهان است که آن‌ها را بشناساند و در رفع آن‌ها به طور خلاق بکوشد.

به عقیده ما هوشی مین، مائو تسه دون، چه‌گوارا و سایر کمونیست‌ها همه در عمل تا حد زیادی این‌ها را کرده‌اند و عمل آن‌ها نشان دهنده احتراز از پاره‌ای از اشتباهات اجتناب پذیر ستالین بوده است. ولی بلافاصله متوجه می‌شویم که پاره‌ای از این رهبران با وجود آن، به طور علنی از ستالین دفاع کرده‌اند. ما نیز در صورتی که علل و انگیزه‌های

سیاسی غیرقابل اجتناب وجود داشته باشد تا آن جا که مغایر اعتقادات مان نباشد این کار را خواهیم کرد. ولی همان طور که گفته شد اول باید مسأله را از نظر تئوریک یا بهتر بگوئیم بینشی و ایدئولوژیک حل کنیم، بعد ببینیم در شرایط خاص چگونه باید موضع علنی گرفت که هم در جهت اعتقادات و اصول مان یعنی منافع ستراتیژیک جنبش باشد و هم در جهت منافع آنی آن.

به هر حال چون همه موافقیم که قبل از حل کامل مسأله نباید موضع بگیریم (البته به شرطی که شرایط خاص ما را مجبور نکنند) بنابراین باید از طرح مسائلی که القاء شبهه جهت و موضع گرفتن را بکند، اجتناب کنیم. باید بکوشیم که این مسأله و مسائل دیگر جنبش کمونیستی را تا حدی که مانع فعالیت های مان نشود و سرگرمی روشنفکرانه و آکادمیک نشود، طرح نموده و در حل آن ها به سهم خود بکوشیم.

یادداشت:

احترام عمیق ما به تاریخ مبارزاتی "چریکهای فدائی خلق ایران" و موضعگیری سالم آنها در قبال شخصیت و عملکرد "ستالین"، مانع از آن نمی گردد، تا نيفرائیم:

از آن جایی که به نظر ما آنچه "ستالین" در مجموع ۱۹ جلد کلیاتش نگاهش و آنچه را در طول حیات پر بارش در عمل انجام نداده، چیز مجزائی نبوده بلکه در همه حالت ادامه خلاق افکار و عملکرد "لنین" بوده است و از آن جایی که شخص "ستالین" زمانی که می خواهد "لنینیزم" را تعریف نماید، آن را "مارکسیزم عصر امپریالیزم" می نامد و با در نظر داشت این که عصر حیات "ستالین" همان "عصر امپریالیزم" بوده است، لذا کاربرد "ستالینیزم" را که عمدتاً دشمنان "ستالین" و "دیکتاتوری پرولتاریا" در جهت تخریب حاکمیت پرولتری در شوروی بر سر زبانها انداخته اند، به هر نیتی که باشد درست نمی دانیم.

اداره پورتال AA-AA